



جلوه‌های حکمت عملی در کنش و منش زنان شاهنامه

ملیحه صابری نجف آبادی 

دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، پژوهشگاه تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)، تهران، ایران. نویسنده مسئول: saberi@samt.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ‌ها: دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۲	حکیم ابوالقاسم فردوسی در اثر بی‌نظیر خود، شاهنامه روایتی معناگرایانه از رویدادهای تاریخی و حماسی ایران دارد. او در میانه روایت‌های شاهنامه، به مباحث حکمی و اخلاقی توجه دارد و نمونه‌های عالی حکمت عملی را در عواطف، افکار و رفتار پرشور و والای پهلوانان نشان می‌دهد. رفتار حکیمانه مختص مردان شاهنامه نیست، بلکه در بسیاری از داستان‌ها، زنان نیز حضوری فعال همراه با خردمندی، شجاعت، شکیبایی، حیا، وفاداری، متانت و وقار دارند. زنان شاهنامه همچنین در مدیریت خانواده، نقش فعالی دارند. آن‌ها در جایگاه‌های مختلف همسری، مادری و فرزندی اغلب رفتار و گفتار حکیمانه‌ای دارند. در شاهنامه از زنانی سخن رفته که به آیین کشورداری آگاه هستند و با تدبیر و تعقل به اداره و حکمرانی کشور اهتمام داشتند. این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی با نگاهی اجمالی به کنش‌ها و منش‌های زنان شاهنامه، بر آن است که نشان دهد، نقش زنان در شاهنامه نه تنها بی‌اثر و منفعل نبوده بلکه خلاقیت و خرد آن‌ها در حوزه فردی خلاصه نشده و تدبیر و فراست آن‌ها در صحنه خانواده و جامعه نیز تاثیر داشته‌است.

استناد: صابری نجف آبادی، ملیحه (۱۴۰۵). جلوه‌های حکمت عملی در کنش و منش زنان شاهنامه. *فلسفه تطبیقی*، ۳(۳). ۸۵-۱۰۲.

<https://doi.org/10.30487/cph.2026.2083351.1073>

© ۱۴۰۵ (۲۰۲۶) نویسندگان مقاله، نشریه فلسفه تطبیقی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



ManiManifestations of practical wisdom in the actions and character of women in Shahnameh

Maliheh Saberi Najafabadi 

Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Research Institute for Humanities Research and Development (SAMT), Tehran, Iran.

Corresponding author: saberi@samt.ac.ir

Article Info

History

Received: January 07, 2026

Accepted: May 23, 2026

Keywords

Women of Shahnameh
practical wisdom
individual wisdom
family wisdom
social wisdom

Abstract

According to Ferdowsi, the women of the Shahnameh have played an active and often positive role in the events and epics; to the extent that they enjoy a high and prestigious moral status. As a sage, Ferdowsi describes the virtues and wise role of women at different individual, family and social levels, and in this narrative, he endorses virtuous ethics. In this literary masterpiece, we encounter women who, although they have diverse moral personalities, many of them represent wise and prudent lives. On the other hand, wisdom, i.e., household management and family management, is shaped by the role of the most important pillar of the family, i.e. women. The wise women of the Shahnameh in their various positions of wife, mother and child are excellent examples of wise behavior and speech. It also talks about women who were aware of the statecraft and were concerned with governance with prudence and wisdom. In this article, by taking a brief look at the actions and behaviors of women in the Shahnameh, we aim to prove that the prudence and wisdom of women in the Shahnameh are not limited to their individual and moral spheres, and their prudence also resonates in the social arena. Women work side by side with men to reform matters in the family and the larger society.

Citation: Saberi Najaf Abadi, M. (2026). ManiManifestations of practical wisdom in the actions and character of women in Shahnameh. *Comparative Philosophy*, 3(3), 85-102.

<https://doi.org/10.30487/cph.2026.2083351.1073>

© 2026 Authors, Comparative Philosophy.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT)

مقدمه

حکیم ابوالقاسم فردوسی، در میانه روایت داستان‌های شاهنامه و حوادث فردی و اجتماعی آن، مسائل حکمی را بیان می‌کند. فردوسی، خرد را باعث رستگاری و سرفرازی انسان می‌داند تا آنجایی که روایت‌های حماسی او آکنده از نوعی کمال‌گرایی و معناگرایی است و آن‌ها را در صحنه‌های مختلف زندگی پهلوانان نشان داده‌است. روایت‌های شاهنامه، بازتابی از اندیشه‌های خردگرایانه، عواطف انسانی، ستایش جوانمردی، مبارزه با ستم و حق‌گرایی و جوانمردی پهلوانان است. خردمندی در اعمال، رفتار و سکناات شخصیت‌های آن جاری‌ست. احاطه فردوسی بر جنبه‌ها، واقعیات و زوایای آشکار و پنهان زندگانی این قهرمانان و فضا و زیست‌گاه آنان سبب شده‌است که داستان‌های شاهنامه نمونه‌عالی و عینی حکمت باشند. بنا بر روایت او پهلوانان نمونه‌های عالی حکمت‌اند. حکمتی که در نگرش، تفکر، عواطف، کنش و واکنش، امیال، آرزوها و روابط انسان‌ها متجلی است.

بررسی جایگاه زن در ادبیات فارسی نشان می‌دهد که در بیشتر آثار منظوم و منثور گذشته، نقش زن اغلب به صورت حاشیه‌ای یا تابع مردان تصویر شده‌است. اما فردوسی، سیمایی متفاوت و والایی از زن ارائه می‌دهد. زن در اثر او حضوری فعال، خلاق و سرنوشت‌ساز دارد (یزدانی، ۱۳۷۸: ۵۰). زنان شاهنامه برخلاف تصویر رایج از زن در متون کهن، ابعاد شخصیتی متنوع و اثرگذاری دارند. آن‌ها شخصیت‌های مستقلی توصیف شده‌اند که در حوادث و حماسه‌ها نقش فعال و اغلب مثبتی دارند تا آنجا که نقش زنان چنان پررنگ است که می‌توان گفت فردوسی با معرفی زنانی چون سیدخت، فرانک، رودابه، تهمینه، گردآفرید، نوشابه و پوراندخت ابعاد تازه از هویت زن ایرانی را ترسیم می‌کند و از این طریق الگویی از خردورزی و فضیلت‌گرایی در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی ارائه داده‌است.

اهمیت پژوهش

دیدگاه پژوهشگران، درباره نگاه فردوسی به زنان، متفاوت است. برخی آن را مثبت و برخی مانند تئودور نولدکه^۱ شاهنامه‌شناس معروف آلمانی، آن را منفی توصیف می‌کنند «در شاهنامه زنان نقش فعالی ندارند تنها زمانی حاضر می‌شوند که هوس یا عشقی در میان باشد» (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱۱۵). بر خلاف دیدگاه نولدکه، زنان شاهنامه نقش مهمی در حوادث و حماسه‌های شاهنامه دارند و تاثیر آنان چنانست که گاهی فردوسی آن‌ها را پایه و اساس پیروزی و اقتدار همسر و فرزندان نشان می‌دهد. برای تحلیل این ارزشگذاری به مقام زن، در این تحقیق به بررسی این دو نگاه متقابل پرداخته و آن‌ها را نقد می‌کنیم و در کنار آن به پاسخ این سوال می‌پردازیم که کدام صفت شایسته و مثبت زنان در شاهنامه ستودنی و قابل تقدیر بوده و باعث ترفیع مقام آنها گردیده‌است؟ بنابراین مساله اصلی در این مقاله این است که چگونه می‌توان اخلاق و رفتارهای اجتماعی زنان شاهنامه را در قالب حکمت عملی تحلیل کرد؟ جنبه‌های حکمی و خردمندانه زنان شاهنامه در اندیشه، گفتار و کردار آنها تبیین می‌شود. ابتدا مولفه‌های حکمت عملی در میان اشعار استخراج شده، سپس تاثیر آنها بر امور فردی، اخلاق خانوادگی، مدیریت خانه، سیاست مدن و مسئولیت‌های اجتماعی بررسی می‌شود. این پژوهش به شناخت فرهنگ ایرانی و تبیین هویت زن موثر خواهد بود.

پیشینه پژوهش

مروری بر مطالعات پیشین نشان می‌دهد که پژوهشگران نقش حماسی و داستانی زنان را در شاهنامه، تا حدودی بررسی کرده‌اند اما به تحلیل نظام‌مند کنش و منش آن‌ها در قالب حکمت عملی نپرداخته‌اند. از جمله: منوچهر اکبری در مقاله

«شایست و ناشایست زنان در شاهنامه» به بررسی صفات مثبت و منفی زنان در روایت‌های شاهنامه پرداخته‌است. محبوبه پاک‌نیا در کتاب «خوانشی از زن در شاهنامه» زنان شاهنامه را با رویکردی ادبی - تفسیری بازنمایی می‌کند و نقش‌های متنوع آنها را در روایت‌های حماسی برجسته می‌سازد. این پژوهش بر تصویر زن تمرکز دارد اما کنش‌های اخلاقی و حکمی زنان در سطوح مختلف زندگی را تحلیل نمی‌کند. حجت عباسی در «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه با ایلید و ادیسه هومر» به مقایسه تطبیقی نقش زنان در دو سنت حماسی می‌پردازد. حسین علی‌نقی در کتاب «تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه» شخصیت‌پردازی زنان را از منظر روایت‌شناسی بررسی می‌کند. این آثار اگرچه داده‌های ارزشمندی ارائه می‌دهند، اما فاقد چارچوب فلسفی - اخلاقی مشخص برای تحلیل کنش‌ها و منش‌هاست. جلال خالقی مطلق در کتاب «زنان در شاهنامه» جایگاه زنان شاهنامه را با دقت متنی بالایی بررسی کرده‌است. این اثر از معتبرترین منابع در این زمینه است، اما تمرکز آن بر گزارش و تحلیل ادبی - تاریخی است و به صورت مستقل به تبیین حکمت عملی زنان نپرداخته‌است. از میان شرق‌شناسان، تئودور نولدکه در کتاب «حماسه ملی ایرانیان» نقش زنان در شاهنامه را محدود و وابسته به روابط عاطفی دانسته‌است. این دیدگاه، بدون تحلیل نظام‌مند کنش‌های اخلاقی و اجتماعی زنان، نوعی داوری کلی و تقلیل‌گرایانه ارائه می‌دهد که نیازمند نقد تحلیلی بر پایه شواهد متنی است. محمدحسین مجدم در کتاب «زن در شاهنامه» با رویکردی توصیفی - ادبی، به معرفی زنان شاخص شاهنامه و نقش آنان در پیشبرد روایت‌های حماسی می‌پردازد. طلعت بصاری در کتاب «زنان در شاهنامه» کوشیده‌است جایگاه اجتماعی و روایی زنان را برجسته کند. این آثار چارچوب نظری مشخصی در حوزه اخلاق یا حکمت عملی ندارند. اسلامی‌ندوشن در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» با نگاهی فرهنگی - فلسفی به شاهنامه می‌نگرد و زمینه‌ای نظری برای بررسی حکمت عملی فراهم می‌آورد؛ با این حال، نقش زنان به صورت مستقل و نظام‌مند بررسی نشده‌است. پژوهشگرانی چون بهمن حمیدی، ناصر حریری، محمد دبیرسیاقی، ابوالحسن بنی‌صدر و خانم مردانه‌زاد، خطیبی نیز در آثار و مقالات خود، به جنبه‌هایی از نقش زن در شاهنامه اشاره کرده‌اند؛ این آثار غالباً به صورت موردی، تفسیری یا در ذیل مباحث کلی‌تر ادبی و فرهنگی مطرح شده‌اند و بر تحلیل حکمت عملی زنان تمرکز ندارند. علاوه بر این آثار، مقالات متعددی با رویکردهای روایی، فمینیستی، اخلاقی و جامعه‌شناختی به موضوع زن در شاهنامه پرداخته‌اند. این مقالات هرچند به غنای بحث افزوده‌اند، اما غالباً یا به تحلیل گفتمانی و جنسیتی بسنده کرده‌اند یا به توصیف نقش‌ها و تیپ‌های زنانه پرداخته‌اند. و کمتر به استخراج یک الگوی منسجم از خردورزی و فضیلت اخلاقی در کنش و منش زنان توجه کرده‌اند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش کیفی، کتابخانه‌ای و تحلیلی - تفسیری است. داده‌های اصلی پژوهش از متن کامل شاهنامه (چاپ مسکو) استخراج شده‌است. تحلیل‌ها بر پایه خوانش دقیق و نظام‌مند ابیات مربوط به زنان صورت گرفت. ابتدا به استخراج داده‌ها و شناسایی و گردآوری تمامی ابیات و روایت‌هایی مربوط به کنش‌ها، گفتارها و تصمیم‌های زنان شاهنامه پرداخته شد. سپس داده‌ها بر اساس سه سطح حکمت عملی (اخلاقی و فردی)، تدبیر منزل و سیاست مدن طبقه‌بندی شدند و پس از آن برای سنجش میزان جنسیت‌پذیری یا عدم جنسیت‌پذیری فضایل حکمی در شاهنامه، نقش زنان با یکدیگر و نیز با مردان در موقعیت‌های مشابه، مقایسه و تحلیل شد.

حکمت عملی

ارسطو حکمت عملی را هنر خوب زیستن تعریف می‌کند و معتقد است همه انسان‌ها به دنبال زندگی خوب‌اند. (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۱۳۹). از این منظر تفاوت حکمت نظری و حکمت عملی مشخص می‌شود. حکمت عملی درک شیوه‌های موثر

برای عمل خیرخواهانه و موثر است اما حکمت نظری (سوفیا) مربوط به شناخت حقیقت‌های کلی و تغییرناپذیر است، حکمت عملی مربوط به امور متغیر زندگی روزمره، سیاست، اخلاق و تدبیر منزل است. به این معنی که انسان در شرایط واقعی و پیچیده، با در نظر گرفتن خیر فرد و جامعه، توانایی انتخاب بهترین راه برای رسیدن به خیر و سعادت را داشته باشد. آکویناس، حکمت عملی را فضیلتی می‌داند که عقل را برای تشخیص خیر واقعی و انتخاب وسایل مناسب برای نیل به آن راهنمایی می‌کند (آکویناس ۱۱-۱۱ سوالات ۴۷-۵۶). بنابراین حکمت عملی استفاده از داده‌ها برای زندگی خوب، باز دارندگی از زشتی و درمواقع دشوار تصمیم درست گرفتن است.

ارسطو شاخه‌های مختلف حکمت عملی را در سه بعد فردی (اخلاق)، خانوادگی (تدبیر منزل) و حکمت عملی در اداره جامعه (سیاست مدن) معرفی می‌کند و در این باره می‌گوید: «کسانی را دارای حکمت عملی می‌دانیم که اموری را که هم برای خودشان و هم برای مردم نیک است، می‌توانند بشناسند و به آن عمل کنند؛ نیز کسانی هم که از عهده اداره یک خانه یا یک دولت به نیکی بتوانند برآیند دارای حکمت عملی هستند (ارسطو: ۱۳۸۵، ۱۱۴۰ ب، ۱۰-۸).

حوادث شاهنامه بازتابی از مسئولیت‌های انسانی و گذراندن انواع آزمایش‌های الهی، در کشاکش حوادث زمانه است. فردوسی با تاکید بر حکمت و خرد، حق‌طلبی و حق‌بینی و معنویت انسان را نشان می‌دهد. پهلوانان شاهنامه نمونه‌هایی از حکمت‌اند. حکمتی که در اندیشه‌ها، انگیزه‌ها، کنش‌ها و واکنش‌ها، امیال و آرزوها، روابط پهلوانان و شخصیت‌ها با یکدیگر و نیز برخورد هریک از آنها در موقعیت‌های مخاطره‌آمیز زندگی روزانه آن‌ها نمود می‌یابد؛ حکمت قهرمانان فردوسی امری انتزاعی و به دور از واقعیات زندگی آنان نیست بلکه برآمده از حوادث زندگی آن‌هاست که آن را به می‌توان از متن روابط، گفتگوها و رفتارها و به طور کلی عملکرد آنها دریافت کرد.

موضوع اصلی شاهنامه، حماسه است اما حماسه در این اثر به نبرد مردان در میدان‌های جنگ ختم نمی‌شود بلکه زنان صاحب‌رای در حماسه‌های شاهنامه با منش و کنش‌های حکیمانه حضور دارند. در روایت‌های فردوسی از سلوک عملی زنان، نشانه‌هایی از وجوه حکمت را در سه بخش اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن مشهود است. فردوسی در شاهنامه از حضور زنان عقیف و پارسا سخن گفته و از دلاوری، خردمندی و شایستگی آنان از جنبه اخلاقی در خانواده و جامعه توصیفات و روایت‌های مفصلي آورده‌است.

حکمت عملی در بعد فردی

ارسطو علم اخلاق را مبتنی بر فضایی می‌داند که عقل عملی آن‌ها را کشف کرده‌است و برای رسیدن به سعادت آن را لازم الاجراء می‌داند؛ به عبارت دیگر علم اخلاق راه تحصیل سعادت است و فضایل انسانی مبتنی بر عقل و خردمندی است و قوه عاقله آن فعالیت‌ها را در جهت خوشبختی هدایت می‌کند (ارسطو، ۱۳۷۶: ۵۵).

خردمندی

فردوسی انسان را تنها موجودی می‌داند که از قوه عقل برخوردار است و می‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد همین عامل باعث رستگاری و سرافرازی اوست:

خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
کسی کو خرد را ندارد زپیش دلش گردد از کرده ی خویش ریش

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳، ابیات ۱۹ و ۲۳)

فردوسی تاکید دارد که انسان باید از خرد و دانش خود برای رستگاری و نجات در آزمایش‌های الهی استفاده کند:

تو را دانش و دین رهاند درست در رستگاری بیایدت جست

(همان: ج ۱: ۱۸، بیت ۸۸)

فرانک نخستین زنی است که فردوسی او را خردمند معرفی می کند:

خردمند مام فریدون چو دید که بر جفت او چنان بد رسید
فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود

(همان: ج ۱: ۵۸، ابیات ۱۲۱-۱۲۲)

فردوسی در توصیف تهمینه، همسر رستم، او را نیز خردمند توصیف می کند:

پس پرده اندر یکی ماهروی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی
دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کـــردار سرو بلند
روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفתי که بهره ندارد ز خاک

(همان، ج ۲: ۱۷۴، ابیات ۶۵-۶۸)

دانش و خرد یکی از مولفه های مهم فردوسی برای زن شایسته است:

اگر پارسا باشد و رایزن یکی گنج باشد پراکنده زن
به ویژه که باشد به بالا بلند فروشته تاپای مشکین کمند
خردمند و با دانش و ناز و نرم سخن گفتن نیک و آوای نرم

(همان: ج ۸، ۹۵، ابیات ۷۳۲-۷۳۴)

سیندخت از زنان خردمند شاهنامه و همسر مهرباب، شاه کابل است. سیندخت، مادر رودابه زنی آگاه و هوشیار، سیاستمدار، شجاع و مدبر است. در جایگاه مادری و همسری، شخصیتی مهربان، واقع بین، مقتدر، خردمند، صبور و بی باک است (ر.ک چهره اسطوره ای مادر در شاهنامه). سیندخت علاوه بر زیبایی ظاهری، سیرتی نیکو داشت و با تدبیر و رفتار خردمندانه، مانع از تخریب کابل و کشتار مردم شد. او در مذاکره توانمند بود. با آگاهی از عشق رودابه به زال با وجود غیر ممکن بودن ازدواج آن ها چون مهرباب و رودابه از نوادگان ضحاک اند و پیوند زال و رودابه برای پادشاه ایران که ضحاکیان را دشمنان ایرانیان می داند امری غیر ممکن است؛ اما سیندخت با خردمندی ماجرا را باوجود تندخویی همسرش مهرباب و خشم منوچهر شاه هدایت می کند. سیندخت برای گره گشایی از مشکل ازدواج زال و رودابه در پی آن است که ایده یا رفتارهایی نوآورانه داشته باشد که شگفت آور و نامعمول باشد. او با ایده مذاکره با سام به دنبال رفع خطر از شهر خود و مردم است. سیندخت به دنبال صلح و نودوستی است و برای حفظ جان مرز و بوم خود قدم برمی دارد:

چنین گفت سیندخت با پهلوان که با رای تو پیر گردد جوان
من اینک به پیش توام مستمند بکش گر کشی و ربندی ببند
دل بی گناهان کابل مسوز کجا تیره روزاند آید به زور

(همان: ج ۱: ۲۱۳، ابیات ۱۱۷۰-۱۱۷۱)

سخنان سیندخت بر دل سام اثر می کند. شاید اگر او به قصر سام پا نمی گذاشت شهر کابل با خاک یکسان می شد و شاه و مردم قتل عام می شدند. اما این سخنان او باعث امنیت کابل و مردمانش شد. سیندخت داوطلبانه می خواهد که خود را فدا کند

سخن ها چو بشنید ازو پهلوان زنی دید با رای و روشن روان

(همان: ج ۱: ۲۱۳، بیت ۱۱۷۲)

او با استدلال همراه با عاطفه از وقوع یک جنگ بزرگ جلوگیری می کند.

چو سینه‌دخت بشنید پیشش نشست دل جاره جوی‌اندراندیشه بست

(همان: ج ۱: ۲۰۷، بیت ۱۰۸۶)

سینه‌دخت باعث موافقت سام با ازدواج پسرش با رودابه می‌شود و همسرش مهراب از این موضوع بسیار خشنود شده و او را فرخنده رای می‌نامد:

چو مهراب شد شاد و روشن روان لبش گشت خندان و دل شادمان
گرانمایه سینه‌دخت را پیش خواند بسی خوب گفتار با او براند
بدو گفت کای جفت فرخنده رای بیفروخت از رایت این تیره جای
به شاخی زدی دست کاندر زمین برو شهریاران کنند آفرین

(همان: ج ۱: ۲۲۷، ابیات ۱۳۶۸-۱۳۷۳)

کتابیون و قیدافه از دیگر زنان خردمند شاهنامه هستند. فردوسی، کتابیون را آینده نگر و دانا معرفی می‌کند که پیش بینی او در داستان اسفندیار و جنگیدن او با رستم برای رسیدن به تاج و تخت پدرش به حقیقت می‌پیوندد. با آنکه اسفندیار مادر را به دلیل پیشگویی‌هایش تحقیر می‌کند اما جان‌ش را در نبرد با رستم از دست می‌دهد. قیدافه زنی جهانجوی، هوشمند و قدرتمند بود که در اندلس فرمانروایی می‌کرد. او توانست مانع حمله اسکندر مقدونی به اندلس شود. فردوسی در توصیف خردمندی قیدافه از قول پادشاه مصر چنین می‌گوید:

ز گنج و بزرگی و شایستگی ز آهستگی هم ز بایستگی
به رای و به گفتار و نیکی گمان نبینی به مانند او در جهان

(همان: ج ۷: ۴۴، ابیات ۶۸۳-۶۸۴)

از زبان اسکندر به پسر قیدافه:

به قیدافه گوی ای هشیوار زن جهاندار و بینا دل و رای زن
بدارم وفای تو تا زنده ام روان را به مهر تو اکنده ام

(همان: ج ۷: ۶۴، ابیات ۱۰۴۹-۱۰۵۰)

یکی دیگر از زنان زیرک و با تدبیر شاهنامه، گردیه خواهر بهرام چوبینه است:

پس پرده نامور پهلوان یکی خواهرش بود روشن روان
خردمند را گردیه نام بود پری رخ دلارام بهرام بود

(همان: ج ۸، ص ۴۰۹، ابیات ۱۵۴۸-۱۵۴۹)

هنگامی که بهرام علیه شاه شورش کرد گردیه با آن مخالفت کرد و به او اندرز داد که باید یار و یاور شاه باقی بماند. در حضور خسرو پرویز، دلاوری و مهارت سوارکاری خود را نشان می‌دهد و در صحنه‌ای گردیه از شاه می‌خواهد که به زادگاهش که دچار ویرانی و گرفتار فرمانروایی مردی سفاک شده بود عنایت کند شاه نیز ری را به او می‌بخشد. فردوسی در مورد گردیه چنین می‌سراید:

ز مرد خردمند بیدارتر ز دستور داننده هشیارتر

(همان: ج ۹، ص ۱۷۳، بیت ۲۷۸۳)

شجاعت

شجاعت از دیدگاه ارسطو میانه‌ی دو صفت ترسویی و بی‌پروایی است. شجاعت یعنی به خطر افتادن زندگی به خاطر هدف شرافتمندانه و متعالی. از لحاظ اخلاقی شجاعت زمانی شایسته احترام است که خود را به طور نسبی در خدمت دیگری بگذاری و از نفع زودگذر خودخواهانه چشم‌پوشی. زیرا ترسو فرمانبردار ترس خویش است و بی‌پروا بسیار بی

قید نسبت به زندگی اش یا نسبت به خطر است. از نظر ارسطو ترس در تحقق شجاعت موثر است فرد شجاع احساس ترس می کند اما ترس او را به سوی رفتار بزدلانه سوق نمی دهد (ارسطو: ۱۳۸۱، ۱۱۶). از دیدگاه ارسطو عناصر مهم برای تحقق شجاعت عبارتند از:

۱. شجاعت به دلیل شرافت نه اینکه فرد از روی اجبار و یا تنگدستی و مجازات قانونی و یا اهداف دیگر عمل کند.
۲. پایداری او در برابر سختی ها همراه با لذت درونی باشد و حفظ شرافت برایش بسیار مهم است.
۳. پایداری به سبب باور نه از روی دانش عملی قبلی و همچنین پایداری بر آمده از ملکه درونی در یک مقطع زمانی غیر منتظره نه آنکه شجاعت بر اساس برنامه و آمادگی قبلی a 1117، b 1116، 1116: 107 ارسطو طالیس: ۱۹۷۹ و ۱۳۲ و ۱۳۳).

آندره کنت معتقد است «هر تمدنی بزدلی های و شجاعت های خود را دارد. ولی چیزی که تغییر نمی کند یا چندان تغییر نمی کند این است که شجاعت به مثابه توانایی چیره شدن بر بزدلی، ارزش بسیار بیشتری دارد تا ترسویی و بزدلی که تسلیم آن می شود. شجاعت فضیلت قهرمانان است و چه کسی قهرمانان را تحسین نمی کند؟ (آندره کنت، ۱۳۸۵، ۶۱). اکوئیناس درباره پرورش شهامت می گوید: فرد نمی تواند به طور مستقیم به پرورش شهامت بپردازد و تنها می تواند حساسیت به ترس را در کنار قضاوت درست پرورش دهد. بنابراین شجاعت با ویژگی روانشناسی که در درجه اول دارد با خدمت به دیگری از یک هدف عمومی و سخاوتمندانه بدل به یک فضیلت می شود.

گرد آفرید، نخستین زن جنگجو در حماسه ملی ایران است. زنی پرشور، شجاع و زیرک که علی رغم شکست و حضور بسیار کوتاهش، تأثیری شگرف از خود بر جای می گذارد. می توان او را همان زن ایرانی همچون فرانک، ارنواز و شهرناز در نظر گرفت. او را زمانی که سهراب از توران به ایران سفر می کند تا پدرش رستم را بیابد، می بینیم. دژی به نام دژ سپید در مرز ایران و توران قرار دارد که مردی ایرانی به نام گزدهم بر آن مسلط بوده و همیشه در برابر دشمن بسیار پایدار بود و از این رو تمام امید ایرانیان در نبرد به آن دژ بود. گزدهم پیر، پسری به نام گسته و دختری به نام گردآفرید داشت. سهراب باید پیش از یورش به ایران از آن دژ می گذشت. در رویارویی سهراب و هژیر، نگهبان دژ، سهراب او را شکست داد. ابتدا می خواست او را هلاک کند اما بعد او را اسیر کرد و به سپاهش فرستاد. این اخبار ساکنان دژ را نگران کرد. اما بیش از همه گردآفرید شرمسار بود و تصمیم گرفت خود به کارزار رود.

گردآفرید جنگاور هماورد طلبید. سهراب به میدان نبرد رفت و کارزاری بین آن دو روی داد. سهراب در برابر تیراندازی گردآفرید مجبور شد سپرش را بالای سرش بگیرد. چون سهراب این گونه می جنگید، گردآفرید دست به نیزه برد. سهراب با نیزه خویش لباس رزم گردآفرید را پاره کرد و او هم شمشیر کشید و نیزه سهراب را با یک ضربه در هم شکست. عاقبت گردآفرید دریافت که توان غلبه بر سهراب را ندارد و کوشید فرار کند و به دژ باز گردد. اما سهراب به او رسید و کلاه خود را از سرش بر گرفت. سهراب تازه دریافت که هماوردش مرد نیست بلکه دختری زیباست و در اینجا گردآفرید او را فریب داد و گفت: اگر سپاهیان متوجه شوند که در این جنگ تو با یک زن نبرد می کرده ای برای تو شرمساری ایجاد می شود:

کنون من گشایم چنین روی و موی	سپاه تو گردد پراز گفت و گوی
که با دختری او به دشت نبرد	بدین سان به ابراندر آورد گرد

(همان: ج ۲، ص ۱۸۷، ابیات ۲۳۷-۲۳۸)

سپس به سهراب گفت که با او به دژ برود و در آنجا همه چیز در اختیار وی خواهد بود. سهراب که دلباخته گرد آفرید شده بود برای رسیدن به او حرفش را پذیرفت. سپس گرد آفرید او را با خود به سوی دژ برد و با اقدامی سریع به دژ پناه برد و در را پشت سرش بست. سهراب بیرون دژ بود، گردآفرید به فراز دژ رفت و سهراب را به سخره گرفت:

بخندید و او را به افسوس گفت

که ترکان ز ایران نیابند جفت

(همان: ج ۲، ص ۱۸۹، بیت ۲۵۹)

گردآفرید به سهراب توصیه کرد که پیش از آمدن رستم با سپاهش به توران بازگردد. سهراب سوگند یاد کرد که روز بعد دژ را نابود خواهد کرد اما گردآفرید و پدرش گزدهم و دیگر یارانشان همان شب از راهی مخفی دژ را ترک کردند. صبح روز سهراب بعد برای یورش به دروازه‌های دژ آمد اما با کمال شگفتی دید دروازه‌ها باز هستند و دژ خالی از سکنه است و گردآفرید دیگر آنجا نیست در دل چنین گفت:

به دل گفت ار آن پس دریغا دریغ

که شد ماه تابنده در زیر میغ

(همان: ج ۲، ص ۱۹۳، بیت ۳۰۸)

یکی دیگر از زنان شجاع و مستقل شاهنامه تهمنه است. زنی از سمنگان که به رستم ابراز عشق کرد. رخس رستم را به اسارت می‌گیرد تا رستم را به کاخ بکشاند و از او خواستگاری می‌کند. همچنین فرنگیس از زنان شجاع شاهنامه است فردوسی، شجاعت فرنگیس را در مقاومت و استقامت او هنگام گریختن به ایران همراه گیو و فرزندش کیخسرو، به تصویر می‌کشد. فرنگیس بی‌پروا خود را به آب می‌زند و طول رودخانه جیحون را به همراه آنان شنا می‌کند:

به آب‌اندر افگند خسرو سیاه

چو کشتی ه می‌راند تا باژگاه

پس او فرنگیس و گیو دلیر

نترسد ز جیحون و آن آب شیر

(همان: ج ۳، ص ۲۲۸، ابیات ۳۴۸۰-۳۴۸۱)

شجاعت زن گشتاسب نیز مورد توجه فردوسی است زمانی که لهراسپ به دست ترکان کشته می‌شود و گشتاسب در سیستان است. زن گشتاسب به تنهایی سوار اسب می‌شود و پنهانی (چون شهر به دست ترکان است) راه سیستان پیش می‌گیرد و گشتاسب را آگاه می‌کند. گردیه، خواهر بهرام چوبینه نیز زنی شجاع خردمند و باهوش است. او برادر خود را از جنگ با هرمز و خسرو پرویز شدیدا نهي کرد زیرا که به حفظ حرمت خون شاه اعتقاد داشت. برادرش پس از فراز و نشیب‌های زیادی کشته شد. او در زمانی بعد به دربار خسرو پرویز وارد شد. در یکی از روزهایی که خسرو به دیدار سپاهیان آمده بود، گردیه به هنرنمایی نزد خسرو پرویز آتش حسادت شیرین را برانگیخت اما خسرو او را آرام کرد و گردیه بانوی قصر خسرو گردید. هنگام عصیان بهرام چوبینه، خسرو فردی ظالم را به حکمرانی ری گماشت او اهالی را تار و مار کرد و حتی به گربه‌ها رحم نکرد. گردیه برای آنکه مردم ری را از شر حاکم بد خوی و ظالم برهاند، گربه‌ای را انتخاب کرد و به او لباس زیبا پوشانید و با لوازمی او را آراست و بر اسب نشاند و شاه از دیدن آن منظره به خنده افتاد و از گربه خوشش آمد و گفت ای گردیه دل ما شاد کردی و اکنون بگو چه آرزویی داری تا برآورده کنم؟ گردیه پاسخ داد فرمانروای ری که زادگاه من است را به من بسپار و فرمانروایی فعلی را از آنجا برکنار کن. خسرو پرویز با درخواست گردیه موافقت کرد.

به من بخش ری را خرد یاد کن

دل غمگنان از غم آزاد کن

ز ری مردک شوم را باز خوان

ورا مرد بد کیش و بد ساز دان

می‌گربه از خانه بیرون کند

دگر ناودان یک به یک بشکند

(همان: ج ۹، ص ۱۹۳، ابیات ۳۱۰۶-۳۱۰۸)

کتایون از جمله زنانی با ذکاوت و هوشیار است. او در انتخاب همسر از مردان بی‌شماری که خواهان ازدواج با او هستند، گشتاسب را بر می‌گزیند و با آنکه او را نمی‌شناسد، بسیار هوشمندانه برخورد می‌کند. گشتاسب که هیچ نام و نشانی از خود ندارد در مقاطع بعدی زندگی چنان شایستگی، شجاعت و مردانگی از خود به جای می‌گذارد که تبار و نژاد شاهانه او ثابت می‌شود. از ویژگی‌های کتایون آینده‌نگری و دانایی اوست و پیشگویی‌هایش در داستان اسفندیار و جنگیدن او برای رسیدن به تاج و تخت پدرش کاملاً به حقیقت می‌پیوندد.

حکمت در خانواده: تدبیر منزل

وجه دیگر حکمت عملی تدبیر منزل است که موضوع آن مدیریت امور خانه، چگونگی مشارکت اهل خانه با یکدیگر و مدیریت اقتصادی خانواده است. ارسطو درباره اهمیت تدبیر منزل می‌گوید: "هر شهری از خانواده‌ها پدید می‌آید". آنچه مشخص است تقدم اخلاق یا سیاست نفس، بر تدبیر منزل و تقدم تدبیر منزل بر سیاست مدن است. فارابی در فصول متزعه از مدبر منزل به «رب المنزل» یاد می‌کند و او را به مدبر مدینه و مدینه و منزل را به بدن انسان مانند می‌کند (فارابی، ۱۳۸۸: ۲۷).

نقش همسری

زنان شاهنامه زنانی وفادار هستند و همراهی و حمایت آنان در مراتب زندگی مشهود است. فرنگیس در برابر ظلم پدرش افراسیاب، با تمام وجود از سیاوش دفاع کرد و بعد از کشته شدن همسرش، تلاش کرد تا فرزندی ایده آل یعنی کیخسرو را تربیت کند. سیندخت همسر مهراب شاه کم‌خرد کابل است که با خردمندی بسیاری از ضعف‌های همسرش را پوشش می‌دهد. او زنی زیبا و خردمند است و همفکر، مشاور و کنشگر همسرش در پاسداری از کابل و مردمش است. تهمینه همسر رستم که شخصیتی خردمند، کنشگر و وفادار است. با اراده و آگاهی همسر خود را انتخاب می‌کند هرچند پیوند کوتاهی با رستم دارد اما ثمره این پیوند را که سهراب است بسیار ارج می‌نهد. پس از جدایی از رستم زندگی خود را با نجابت و وفاداری ادامه می‌دهد. گلشهر همسر پیران، بازوی اجرایی اهداف همسر خردمندش است. او در حمایت از سیاوش مظهر خرد و نیک رفتاری است و در زمان زایمان فرنگیس با نهایت مهر و محبت از او پرستاری می‌کند و پیران را در حمایتگری از فرنگیس و کیخسرو همراهی می‌کند. همچنین کتابون همسر گشتاسب، علیرغم مخالفت پدر با اراده خود گشتاسب را برای ازدواج انتخاب می‌کند. پس از اخراج از قصر پدر با وفاداری در کنار همسرش زندگی را سپری می‌کند.

شیرین همسر خسرو پرویز، نمونه یک شخصیت عاشق است او قدرت و نفوذ ویژه‌ای در دربار خسرو پرویز داشت بعد از کشته شدن خسرو پرویز به دست شیرویه، شیرویه از شیرین خواستگاری کرد اما او به دلیل وفاداری به خسرو پرویز نقشه‌ای برای نرسیدن شیرویه به خواسته‌اش اجرا کرد. جلال خالقی مطلق در این باره چنین می‌نویسد: «در مجلسی که شیروی به در خواست شیرین ترتیب داده بود؛ شیرین او را بی‌اعتبار ساخت و در پایان گفت به شرط روا کردن دو حاجت می‌پذیرد که با او باشد و شیروی نیز پذیرفت. او نخست خواست تمام اموال و دارایی‌های او را که شیروی از وی ستانده بود به او بازگرداند و پس از آن همه اموال را به خویشان و غلامان و درویشان و آتشکده و غیره بخشید. حاجت دوم او دیدار از دخمه خسرو بود تا با وی آخرین وداع را داشته‌باشد و به آن خواسته نیز جامه عمل پوشاندند. شیرین در دخمه خود را مسموم کرد و آماده مرگ چهره به چهره خسرو نهاد و در گذشت (خالقی مطلق: ۱۳۹۸، ۹۱).

نقش مادری در شاهنامه

مقام والای زن شاهنامه در جایگاه مادری ظاهر می‌شود. نقش مادر در پرورش قهرمانان بسیار مهم است. مادران در شکل‌گیری منش و رفتار پهلوانان نقش مهمی دارند. مادران خردمند دلسوز، راز دار و معتمد فرزندان هستند و با مهر و عطوفت زیاد، فرزندان را در فراز و نشیب‌های زندگی محافظت و پشتیبانی می‌کنند. سیندخت مادر رودابه با تدبیر زنانه خود از جنگی خانمان سوز میان سام و مهراب جلوگیری می‌کند. او همچنین از رودابه در مقابل خشم مهراب حمایت می‌کند و زمانی که مهراب از رابطه فرزندش با زال مطلع می‌شود بر فرزندش خشم و تصمیم به قتل او می‌گیرد، مهراب در حالی که سیندخت را فرا می‌خواند:

بر آشفست و سیندخت را پیش خواند
همه خشم رودابه بر وی براند
بدو گفت کا کنون جزین رای نیست
که با شاه گیتی مرا پای نیست
که آرمت با دخت ناپاک تن
کشم زارتان بر سر انجمن

(شاهنامه، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۰۷، ابیات ۱۰۸۱-۱۰۸۳)

سیندخت با تدبیر و درایت او را آرام می‌کند. و به چاره جویی می‌پردازد، او با پیشنهاد مذاکره با سام، مهرباب را متقاعد می‌کند و بعد با گفتگوی مدبرانه با سام، نظر او را برای پیوند ازدواج زال و رودابه فراهم می‌کند. (همان: ج ۱، ص ۲۰۷، بیت ۱۰۸۶) پس از آن با مهر و محبت مادرانه، شرایط ازدواج رودابه را تدارک می‌دهد. و برای آذین بستن قصر به دلیل ورود سام، اقداماتی بدین گونه انجام می‌دهد:

چو بشنید سیندخت گفتار اوی	به آرایش کاخ بنهاد روی
بیاراست ایوانها چون بهشت	گلاب و می و مشک و عنبر سرشت
بساطی بپفکند پیکر به زر	زبرجد برو بافته سر به سر
دگر پیکرش گوهر آگنده بود	میان گهر نقشها کنده بود
زیاقوت مر تخت را پایه بود	که تخت کیان بود و پرمایه بود

(همان: ج ۱، ص ۲۲۸، ابیات ۱۳۸۱-۱۳۸۷)

بعد از ازدواج رودابه و رفتنش به زابل، سیندخت در کنار او در سیستان می‌ماند. در زمان بارداری رودابه از او شفیقانه حمایت می‌کند

بدو گفت مادر که ای جان مام	چه بودت که گشتی چنین زردفام
----------------------------	-----------------------------

(همان: ج ۱، ص ۲۳۶، ابیات ۱۴۶۸-۱۴۷۴)

در زمان زایمان با روشهای مادرانه سعی در تسکین دردهای دخترش دارد. زمانی که رودابه از شدت درد بیهوش می‌شود از شدت ناراحتی روی را می‌خراشد و موهای خود را می‌کند و زال را از این حادثه آگاه کردند:

یکایک بدستان رسید آگهی	که پژمرده شد برگ سرو سهی
به بالین رودابه شد زال زر	پراز آب رخسار و خسته جگر
همان پرسیمرغ آمد به یاد	بخندید و سیندخت را مژده داد

(همان: ج ۱، ص ۲۳۶، ابیات ۱۴۷۷-۱۴۷۵)

زال پرسیمرغ را در آتش می‌گذارد. سیمرغ حاضر می‌شود و دستور شکافتن پهلوی رودابه را می‌دهد.

فرو ریخت از دیده سیندخت خون	که کودک ز پهلوی آمد برون
-----------------------------	--------------------------

(همان: ج ۱، ص ۲۳۸، بیت ۱۵۰۵)

فرانک زن آبتین و مادر فریدون است. او یکی از زنان بسیار تاثیر گذار بخش پیشدادیان است. مادری فداکار که با صبور و استقامتش موجب موفقیت فرزندش شد. نقش آفرینی این زن از زمانی آغاز می‌شود که ضحاک شبی خواب هولناکی می‌بیند و این خواب را با همسرش، ارنواز، مطرح می‌کند. به پیشنهاد ارنواز، ضحاک از موبدان چاره‌جویی می‌کند. موبدان خبر تولد فریدون و برهم زدن سلطنت ضحاک را توسط فریدون به وی می‌گویند. نقش فرانک در این داستان محدود می‌شود به کوشش در حفظ جان فرزند و پنهان داشتن آن از چشم ضحاک. بعد از شنیدن حرف‌های موبدان، ضحاک به فکر کشتن آبتین و فریدون می‌افتد.

فریدون که بودش پدر آبتین	شده تنگ بر آبتین بر زمین
از آن روزبانان ناپاک مرد	تنی چند روزی بدو باز خورد
گرفتند و بردند بسته چو یوز	بر او بر سر آورد ضحاک روز

(همان: ج ۱، ص ۵۷-۵۸، ابیات ۱۱۷-۱۲۰)

وقتی فرانک می‌بیند که شوهرش را کشتند به فکر نجات جان کودک خود می‌افتد و او را به مرغزار می‌برد.

فرانک بدش نام و فرخنده بود	به مهر فریدون دل آگنده بود
پراز داغ دل خسته از روزگار	همی رفت گریان سوی مرغزار

(همان: ج ۱، ص ۵۸، ابیات ۱۲۲-۱۲۳)

فرانک فرزند خود را به مرغزار می‌برد و او را به نگهبان مرغزار می‌سپارد تا از چشم ضحاک و نگهبانان در امان باشد. ضحاک که همه جا در جست و جوی فریدون است نشانی قهرمان را نزد گاو برمایه می‌یابد، اما پیش از آن که فریدون به چنگش بیفتد، فرانک احساس خطر می‌کند و کودک را به البرز کوه می‌برد و به یزدان پرستی که در کوه خلوت گزیده است، می‌سپارد. البرز جایگاه مقدسی است که چند تن دیگر از شاهان نیز از آن جا برخاسته‌اند.

شوم ناپدید از میان گروه مر این را برم تا به البرز کوه

(همان: ج ۱، ص ۵۹، بیت ۱۳۷)

وقتی ضحاک به مرغزار می‌رود و نشانی از فریدون نمی‌یابد، گاو برمایه را می‌کشد و با عصبانیت و خشم به سوی خانه فرانک می‌رود و خانه او را به آتش می‌کشد.

به ایوان او آتش‌اندر فکند ز پای‌اندر آورد کاخ بلند

(همان: ج ۱، ص ۵۹، بیت ۱۴۸)

هنگامی که فریدون به شانزده سالگی می‌رسد، از کوه البرز به نزد مادر می‌آید و نژاد خود را سؤال می‌کند. فرانک شرح داستان زندگی و ستم‌های ضحاک و کشته شدن پدرش آبتین و گاو برمایه را یک به یک شرح می‌دهد. قهرمان جوان از شنیدن این همه بیداد می‌جوشد و به کین پدر و گاو بی‌گناه کمر می‌بندد. واکنش فرانک، مادرانه و هوشمندانه است و پسر را از این کار باز می‌دارد.

جهاندار ضحاک با تاج و گاه میان بسته فرمان او را سپاه
چو خواهد ز هر کشوری صد هزار کمر بسته او را کند کارزار
جز این است آیین و پیوند و کین جهان را به چشم جوانی مبین

(همان: ج ۱، ص ۶۱، ابیات ۱۷۸-۱۸۰)

چون بیدادگری ضحاک زندگی را بر انسان‌ها تنگ کرده بود، آهنگری به نام کاوه بر می‌آشوبد و چرم آهنگری را بر افروخت و ستم‌دیدگان را به دور خود گرد می‌آورد. فریدون به نزد مادر می‌رود و از وی می‌خواهد که به درگاه پروردگار نیایش کند و از او یاری بطلبد. زیرا زمان آن رسیده‌است که به پیکار اژدها بیکر برود. فرانک اشک‌ریزان فرزند را به خدا می‌سپارد.

فرو ریخت آب از مژه مادرش همی خواند با خون دل داورش
به یزدان همی گفت زنهار من سپردم به تو ای جهاندار من

(همان: ج ۱، ص ۶۵، ابیات ۲۵۱-۲۵۲)

بعد از آن که فریدون، ضحاک را در بند کرد و به شاهی رسید فرانک از این موضوع بی‌اطلاع بود.
فرانک نه آگاه بُد زین نهان که فرزندش او شاه شد بر جهان
ز ضحاک شد تخت شاهی تهی سر آمد برو روزگار بهی

(همان: ج ۱، ص ۸۰، ابیات ۱۴-۱۵)

بعد از آن که فرانک مطلع می‌شود که پسرش شاه شده‌است به شکرانه پیروزی فرزندش بر شاه بیدادگر، کردگار را نیایش می‌کند و مال فراوان به تهی‌دستان می‌بخشد.

رودابه، مادر رستم بزرگترین قهرمان تاریخ پادشاهی ایران است. در هنگام تولد رستم به دلیل جثه بزرگ رستم درد و رنجی بسیار را تحمل می‌کند. بنا به توصیه سیمرغ رستم با عمل سزارین به دنیا می‌آید. فردوسی این صحنه را با ستایش از مهر و فداکاری مادر به زیبایی توصیف می‌کند.

فرنگیس مادر کیخسرو نماد وفاداری و فداکاری مادرانه است. او که دختر افراسیاب بود مجبورست میان عشق به همسرش سیاوش و احترام به پدرش یکی انتخاب کند. قتل سیاوش توسط افراسیاب ضربه شدیدی به فرنگیس وارد کرد.

فردوسی او را مادری داغدار و زنی وفادار توصیف می‌کند. او در هنگام کشته شدن سیاوش شیون کنان به پدرش التماس می‌کند:

بدو گفت کای پر هنر شهریار چرا کرد خواهی مرا خاکسار

(همان: ج ۳، ص ۱۴۹، بیت ۲۲۹۵)

بعد از کشته شدن سیاوش، فرنگیس به خروش و فغان برخاست و صدایش به افراسیاب رسید. افراسیاب دستور داد او را بکشند

نخواهم زیخ سیاوش درخت نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت

(همان: ج ۳، ص ۱۵۴، بیت ۲۳۶۲)

اما پیران به موقع می‌رسد و جان فرنگیس و فرزندش را نجات می‌دهد.

تهمینه، دختر شاه سمنگان و همسر رستم است. فردوسی در توصیف زیبایی او چنین گفته است:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند به بالا به کردار سرو بلند
روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفתי که بهره ندارد ز خاک
از او رستم شیر دل خیره ماند برو بر جهان آفرین را بخواند

(همان: ج ۲، ص ۱۷۴، ابیات ۶۶-۶۸)

آوازه تهمینه به سبب جسارت او در دیدار پنهان با رستم است. روزی رستم برای شکار به سوی توران می‌رود و طی شرایطی در کنار تهمینه قرار می‌گیرد. تهمینه به رستم می‌گوید که من از پهلوانی‌های تو زیاد شنیده‌ام و آرزو مندم که کردگار بزرگ پوری چون تو در کنارم نشاند. همچنین تمام سمنگان را پدرم برای یافتن اسبت زیر پا خواهد گذاشت و امیدوارم که هر چه زودتر رخس پیدا شود. رستم چون پری چهره‌ای بدان سان دید فرمان داد تا موبدی پره‌نر بیاید و او را از پدر برایش خواستگاری کند و چون شاه این سخن شنید، شاد شد و تهمینه را بدان سان که آیین و کیش پهلوانان بود به رستم بداد.

ز شادی بسی زر بر افشانند ابر پهلوان آفرین خوانند

(همان: ج ۲، ص ۱۷۶، بیت ۹۵)

رستم، شب را با ماهروی به روز آورد و پگاه مهره‌ای را که در بازو داشت به تهمینه داد و گفت اگر روزگار دختری در کنار تو نشاند، این مهره را بر گیسوی او بیاویز و اگر پسر بود، آن نشان پدر را بر بازوی او ببند. آن گاه تهمینه را بدرود گفت و به نزد شاه سمنگان رفت و شاه از خواب و استراحت گاهش پرسید و پیدا شدن رخس را نیز به وی مژده داد و رستم بعد از پیدا شدن رخس شهر سمنگان را ترک کرد و تهمینه را تنها گذاشت نه ماه بر دخت شاه گذشت و پوری چون ماه تابنده از او به دنیا آمد و تهمینه او را سهراب نام نهاد.

چون سهراب ده ساله شد نزد مادر آمد و گفت چرا از همسالان خود برتر و بلندترم، نژاد من از کیست؟ اگر جوابم را درست ندهی تو را زنده نخواهم گذاشت. مادر به او گفت تو پسر جهان پهلوان رستم هستی. آن گاه نامه‌ای را که رستم از ایران برای او فرستاده بود، با سه یاقوت رخشانی که در سه مهره بود، به نزد سهراب آورد و گفت افراسیاب نباید این راز را بداند، چون اگر بفهمد تو را به جنگ ایرانیان خواهد فرستاد سهراب به مادر گفت که چنین داستان در جهان بر کسی پوشیده نخواهد ماند. من از ترکان جنگاور، لشکری بی کران فراهم می‌آورم و به ایران حمله می‌کنم و کاووس را به زیر خواهم آورد و افراسیاب را هم از پادشاهی محروم خواهم کرد.

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی کسی تاجور

(همان: ج ۲، ص ۱۷۹، بیت ۱۴۰)

سهراب به آرزوی دیدار پدر به جنگ با ایرانیان می‌رود. اما ندانسته با پدر می‌جنگد. رستم که هرگز سهراب را ندیده بود با او می‌جنگد و او را می‌کشد. با کشته شدن سهراب، پرده آرزوهای تهمینه دریده می‌شود و رستم دیگر قدرت رو به رو شدن با تهمینه را ندارد. وقتی اسب سهراب را برای مادر می‌آورند؛ او مویه کنان اسب را می‌بوسد و آرزوهای خویش را بازگو می‌کند و می‌گوید: فکر می‌کردم که پدر را باز یافتی و با پدر باز می‌گردی، اما نمی‌دانستم که به دست پدر کشته خواهی شد.

چه دانستم ای پور کآید خبر که رستم دریدت به خنجر جگر
(همان: ج ۲، ص ۲۵۹، بیت ۱۶ از ملحقات)
کنون من که را گیرم اندر کنار که باشد کنون مرا غمگسار
(همان: ج ۲، ص ۲۶۰، بیت ۲۱ از ملحقات)
سپس در عرض یکسال در غم مرگ پسر با قلبی شکسته از دنیا برفت.

همی کند موی و ه می‌خست روی بمالید دستش به موی و به روی
(همان: ج ۲، ص ۲۶۱، بیت ۴۹ از ملحقات)
سرانجام هم در غم او بمرد روانش بشد سوی سهراب گرد
(همان: ج ۲، ص ۲۶۱، بیت ۵۴ از ملحقات)
تهمینه زنی است که با همه زیبایی و استقلال، همیشه پاک‌دامن و وفادار می‌ماند. او نقشی پویا و شخصیتی مستقل دارد. کتابی که بزرگترین دختر قیصر روم بود گشتاسب را انتخاب می‌کند گشتاسب شاهزاده جوان ایرانی است که به دلیل اختلاف با پدرش، لهراسب، به کشور روم با نام مستعار فرخزاد پناهنده شده است او با کتابی ازدواج می‌کند. بعداً به ایران بازگشته تاج پادشاهی بر سر می‌گذارد. کتابی از گشتاسب دو پسر به نام‌های اسفندیار و پشوتن می‌آورد اسفندیار آرزو دارد در زمان پدر تاج و تخت پادشاهی را به دست آورد پدر هر زمانی که گرفتار حادثه و جنگ می‌شد اسفندیار را به کمک می‌طلبید با وعده تاج و تخت او را به میدان جنگ می‌فرستد. ولی زمانی که از گرفتاری‌های می‌جست وعده خود را فراموش می‌کرد. شبی اسفندیار به دیدار کتابی می‌رود و از بد عهدی و ظلم پدر به مادر شکایت می‌کند و می‌گوید: می‌خواهم فردا به نزد گشتاسب بروم و بدون رضایت او تاج پادشاهی را از سر او بردارم و بر سر خود گذارم و تو را بانوی ایران کنم:

ترا بانوی شهر ایران کنم به زور و به دل جنگ شیران کنم
(همان: ج ۶، ص ۲۱۸، بیت ۱۴)
مادر از تصمیم اسفندیار می‌هراسد چون می‌داند گشتاسب حاضر به دادن تاج و تخت خود نیست. سعی می‌کند اسفندیار را از این کار منصرف کند:

بدو گفت کای رنج دیده پسر ز گیتی چه جوید دل تاجور
مگر گنج و فرمان و رای سپاه تو داری برین بر فرونی مخواه
(همان: ج ۶، ص ۲۱۸، ابیات ۱۷-۱۸)
اما اسفندیار به پندهای مادر گوش ندهد و به جنگ رستم رفته کشته می‌شود.

حکمت اجتماعی

حکمت اجتماعی، یکی از اقسام حکمت عملی است و منظور از آن، علم به مصالح گروهی است که در شهری یا کشوری اجتماع کرده‌اند. بنابراین سیاست مدن انتخاب بهترین تصمیمات برای تامین منافع فردی و یا گروهی در برابر چالش

هاست و هدف آن تامین امنیت بیرونی و تفاهم درونی است. مقصود از سیاست مدن آیین کشورداری است که با رای و اندیشه و تامل بتوان رفاه و سعادت جامعه را تامین کرد.

زنان شاهنامه نه تنها در زندگی فردی و عاطفی بلکه در جامعه نیز حضور پررنگ و اثرگذاری داشته‌اند. در شاهنامه از زنانی سخن رفته که به آیین کشورداری آگاه بودند و با تدبیر و تعقل به حکمرانی اهتمام داشتند از جمله این زنان، سیندخت است که برای یاری‌رساندن به هموطنانش خود را به خطر می‌اندازد. او در مواجهه با سام تمام تقصیرها را به گردن خود و خاندانش می‌اندازد و از سام درخواست می‌کند که جلوی خونریزی مردم بیگناه را بگیرد. چنین افرادی خیر عمومی را فراتر از اهداف فردی و شخصی خود می‌دانند. او به مردم و مملکت خود وفادار است و در این راستا به ماندگاری جامعه و نسل آتی آن می‌اندیشد و این خصلت به سیندخت هویت می‌دهد. «احساس شمول و اهمیت داشتن برای هموطنان، تعهد دغدغه‌داشتن برای دیگران را فراهم کرده و افراد حق اظهار نظر در امور اجتماعی را پیدا می‌کنند» (اریکسون، ۱۹۶۸). بدیهی است ارتباط با گروه‌ها و نهادها شالوده تحکیم هویت است و بدون وابستگی نهادی معنادار و روابط جامعه جوانان دچار خلا هویتی می‌شوند و همین توانمندی‌هایی را برای فرد ایجاد می‌کند از جمله مسئولیت اجتماعی، وفاداری، مهربانی، نועدوستی، احساس هویت و حس الزام و تعهد به خیر عمومی و حس اتحاد با دیگر شهر و ندان و تمام این توانمندی‌ها در شخصیت سیندخت هویدا است.

گردیه از زنان دوره ساسانی و خواهر بهرام چوبین فرماندار شهر ری بود که اندرزهای خردمندان و قهرمانی‌هایش بسیار مورد توجه است. او در مقابل برادر که مشغول توطئه علیه شاه بود چنین گفت:

مکن آزر را بر خرد پادشا	که دانا نخواند ترا پارسا
اگر من زنم پند مردان دهم	به بسیار سال از برادر کهم

(شاهنامه: ج ۸، ص ۴۱۵، ابیات ۱۶۵۵-۱۶۵۶)

گردیه با خرد و تدبیرش باعث شد زادگاه و مردمانش از دست حکمران ستمکار نجات یابد.

زنان حکمران

اولین پادشاه زن ایران همای چهارآزاد در دوران باستان بود. همای فرزند بهمن است. بهمن با همای ازدواج کرد همای در ماه شش بارداری بود که بهمن به بیماری سختی دچار شد. وی بزرگان را به حضور طلبید و اعلام کرد که تاج و تخت را به همای می‌سپارم و فرزند چه پسر باشد و چه دختر به جای او بنشیند.

اگر دختر آید برش گر پسر ورا باشد این تاج و تخت پدر

(برهانی: ج ۶، ص ۳۵۲، بیت ۱۷۵)

همای پس از مرگ بهمن بر تخت می‌نشیند. اولین اقدام او پس از رسیدن به حکومت آن بود که ثروت خود را به همگان بخشید و به تهیدستان کمک کرده و به آبادانی کشور مشغول می‌شود پس از مدتی فرزندش متولد شد ولی او اعلام می‌کند فرزندش مرده است. بعد از هشت ماهگی فرزند او را با جواهراتی در صندوقچه‌ای قرار می‌دهد و شبانه آن را به رود فرات می‌اندازد. گازری او را از آب می‌گیرد و بزرگ می‌کند. همای چهارآزاد، فرمانروایی مقتدر بود و بناهای عظیمی ساخت. او هفتمین پادشاه کیانی است و مدت حکمرانی‌اش را در بندهش حدود سی سال گفته‌اند. شاهنامه و بهمن نام که مدت آن را ۳۲ سال ذکر کرده‌اند.

همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی راه و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سر بسر بار داد	در گنج بگشاد و دینار داد
به رای و به داد از پدر برگذشت	همی گیتی از دادش آباد گشت

به گیتی به جز داد و نیکی نخواست	جهان را سراسر ه می‌داشت راست
نخستین که دیهیم بر سر نهاد	جهان را به داد و دهش مزده داد
همه نیکویی باد کردار ما	میناد کس رنج و تیمار ما
توانگر کنیم آنک درویش بود	نیازش به رنج تن خویش بود

(همان: ج ۶، ص ۳۵۴، ابیات ۸۲)

زمانی که همه فرزندان ذکور خسرو پرویز کشته شده بودند و شیرویه هم دیوانه شده بود. از او دو دختر باقی مانده بود. در کتاب زنان شاهنامه تالیف جلال خالقی مطلق آمده است: «فاصله پنج ساله میان مرگ خسرو پرویز در فوریه ۶۲۸ و جلوس یزدگرد سوم در اواخر ۶۳۲ شاهان متعددی هریک مدت کوتاهی بر ایران حکومت کردند و دختران خسرو پرویز دو تن از آنها بودند که پوراندخت پس از جلوس فرمود که سکه بزنند. در منابع می‌خوانیم که او حاکمی نیکوکار و دادگر بود. طبق گزارش طبری او حتی دستور داد آنچه از خراج بر گردن مردم بود بیفکنند. علاوه بر این او فرمود تا پل‌های سنگی و چوبی را مرمت کنند» (خالقی مطلق: ۱۳۹۵، ص ۹۶). بعد از شش ماه حکومت پوراندخت بیمار شد و در عرض یک هفته از دنیا رفت:

همی‌داشت این زن جهان را به مهر	نجست از بر خاک باد سپهر
چو شش ماه بگذشت بر کار او	بشد ناگهان گز پرگار او
به یک هفته بیمار گشت و بمرد	ابا خویشان نام نیکی بیرد

(فردوسی، ۱۳۸۷: ج ۹، ص ۳۰۶، ابیات ۲۰-۲۲)

آزرم دخت که به کشوربانو معروف بود او را العادله هم نامیده‌اند. ظاهراً خواهر کوچکتر پوران دخت و دختر خسرو دوم بوده‌است. خالقی مطلق می‌نویسد: «گفته شده او حاکمی بود زیرک، نیرومند و زیبا در حمزه صفحه ۶۲ آمده او در قریه‌ای قرطمان از روستای آبخازه آتشگاهی ساخت» (به نقل از خالقی مطلق ۱۳۹۸، ص ۹۷). آزرمدخت بعد از چهار ماه حکومت به مرگ ناگهانی درگذشت و مملکت بدون شاه ماند.

شد او نیز و آن تخت بی شاه ماند به کام دل مرد بدخواه ماند

(فردوسی، ۱۳۸۷: ج ۹، ص ۳۰۸، بیت ۱۰)

ازدیگر زنان حکمران شاهنامه زنی خردمند و بخشنده به نام قیدافه بود که دراندلس در زمان اسکندر حکومت می‌کرد. اسکندر که تا آن زمان بخش‌های زیادی از جهان را تسخیر کرده بود، تصمیم گرفت به‌اندلس حمله کند اما با تدابیر هوشیارانه و پیچیده قیدافه، اسکندر به عنوان فرستاده اسکندر با پای خود به کاخ قیدافه آمد اما قیدافه که قبلاً دستور داده بود تصویر او را نقاشی کنند او را شناخت و اسکندر پس از گفتگوهای مختلف از حمله به آن شهر منصرف شد.

نتیجه‌گیری

در داستان‌های فردوسی زنان نقشی فعال داشته‌اند. هیچ کدام از داستان‌های شاهنامه بدون حضور زنان نبوده‌است. حکمت عملی از دیدگاه فردوسی دیدن حوادث نه از روی احساسات و هیجانات و تعلقات نسبی و سبی، بلکه به کارگیری خرد، و رای قدرت و و تعلقات فردی است و پهلوانی زنانی همچون سیندخت، فرانک، فرنگیس کتایون و گردآفرید صرفاً رویایی با دشمن نیست بلکه گاهی نجات یک کودک و ممانعت از جنگ و خونریزی و ایستادگی در برابر ظلم و بیدادگری ارزش بیشتری از قهرمان بودن در میدان نبرد دارد. بسیاری از زنان شاهنامه، انتخابگر همسران خود بودند و این نشانگر آن است که فردوسی زن را موجودی با اراده و مسئولیت‌پذیر می‌داند. در شاهنامه نشانه‌هایی از وجوه حکمت در

سه بخش اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن از سلوک عملی زنان آمده‌است. در بسیاری از این داستان‌ها، زنان با هوشمندی و خردمندی، عفت و پرهیزکاری در پی اجرای حق و عدالت‌اند. فردوسی به عنوان یک حکیم به توصیف فضایل و نقش حکیمانه زنان در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی می‌پردازد و در این روایت بر اخلاق فضیلت‌گرا صحنه می‌گذارد. زنان شاهنامه با برخورداری از جوهر زنانه، جایگاه رفیع و پرمنزلیت اخلاقی دارند. فردوسی در موارد زیاد از فضایل و خصایل نیکو مانند خرد، استقلال رای، هنر، عفت، عدالت و... زنان یاد می‌کند؛ به طوریکه در سراسر شاهنامه با زنانی روبرو می‌شویم که هرچند شخصیت‌های متنوعی دارند اما بسیاری از آنها خرد و عقلانیت چراغ راه زندگی فردی و اجتماعیشان بوده است. نقش زنان شاهنامه در تدبیر منزل فراتر از حفظ ظواهر خانوادگی است آنان در پی اهدافی بزرگتر از منافع شخصی خود هستند اهدافی چون حفظ ارزشها و هویت خانوادگی و پاسداری از آنست. آنها طرفدار صلح و آرامش و حفظ کیان کشورند و با تدابیر ارزشمند خود ثابت می‌کنند که خانواده از سیاست جدا نیست. تصمیمی که در خانواده گرفته می‌شود می‌تواند بر سرنوشت کشور تاثیر گذارد.

زنان شاهنامه در نقش همسر، زنانی خردمند عدالت‌خواه، مسئولیت پذیر و خیرخواه بودند. زنانی خواهان تحقق فضایل و ارزش‌های اخلاقی در خانواده و در خیر عمومی جامعه، با همسران خود مشارکت و گاهی راهنما و راهبر بودند. چنانکه دیدیم در بسیاری از موارد زنان صرفاً تابع و پیرو نبوده؛ بلکه در رویدادها و تصمیمات بزرگ نقش راهبری داشتند. آنها برای حفظ کانون گرم خانواده عشق و محبت و ایثار را نثار همسران خود می‌کردند. در فلسفه مراقبت زنان شاهنامه از همسران و فرزندان خود مراقبت می‌کردند، اما این مراقبت کورکورانه و از روی احساس صرف نبوده و متعادل و خردمندانه و موجبات استواری پیوند زناشویی می‌شده است.

مادران شاهنامه مادرانی هستند که به تربیت فرزند بسنده نمی‌کنند. هدف آنها از پرورش فرزند حفظ نام و نشان و ارزش‌های اخلاقی و میراث فرهنگی است. این نگرش به شکلی همه جانبه در این مادران دیده می‌شود. این در حالیکه که در موارد زیادی همسران آنها یا کشته شده‌اند و یا درگیر جنگ و نبرد با دشمنان خود بوده‌اند و مادران خود به تنهایی تربیت همه جانبه فرزند را عهده‌دار بوده‌اند.

تدبیر و خرد زنان شاهنامه نه تنها حوزه فردی و اخلاقی و خانوادگی بلکه در صحنه جامعه بزرگتر نیز خود را نشان می‌دهد. برخی زنان شاهنامه همچون گردآفرید در صحنه‌های نبرد با دلاوری و شجاعت لباس رزم پوشیده و به جنگ تن به تن با دشمن می‌روند.

همچنین در شاهنامه از زنانی سخن رفته که با تدبیر موجب امنیت، رفاه و سعادت جامعه شده‌اند تا آنجا که در برخی موارد زنانی چون «همای دختر بهمن»، «پوران‌دخت»، «آزرم‌دخت» و «قیدافه» با تدبیر و تعقل زمام امور را در دست گرفت. این شواهد با آنچه که نولدکه قایل بود و می‌گفت زنان در جامعه در حالت انفعالی و نقشی کاملاً بی‌اثر دارند، منافات دارد.

منابع

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه، چاپ مسکو، ۹ جلد، به کوشش سعید حمیدیان. نشر قطره، تهران: چاپ نهم.
- ارسطو (۱۳۷۹)؛ اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسین لطفی، تهران: طرح نو.
- ابوعلی محمد بن یعقوب الرازی (۱۳۹۸) (ابن مسکویه) تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق؛ بیروت: دار مکتبه.
- ابن سینا (۱۹۵۴)؛ عیون الحکمه؛ تحقیق و مقدمه از عبد الرحمن بدوی؛ قاهره: معهد الال می‌الفرنسی لانتار الشرقیه اسلامی ندوشن (۱۳۹۵)؛ آواها و ایماها؛ تهران: نشر قطره.
- برهانی، محمد (۱۳۹۴)؛ حکمت و معرفت در شاهنامه فردوسی، برهانی، سید محمد تهران نشر محمد.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۸)؛ زنان شاهنامه، ترجمه فرهاد اصلانی، معصومه پور تقی. تهران نگاه معاصر.
- ابوالحسن ابوذری محمد بن یوسف عامری؛ السعاده و الاسعاد فی السیره الانسانیه، تهران: دانشگاه تهران.

- صدرالدین شیرازی (۱۹۸۱)؛ *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- کنت اسپو نوبل، اندره (۱۳۸۵)؛ *رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ*، مرتضی کلانتری، تهران: نشر آگه.
- نولدکه، تئودور (۱۳۲۷)، *حماسه ملی ایرانیان*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: دانشگاه تهران.
- یزدانی، زینب (۱۳۷۸)، *زن در شعر فارسی*؛ تهران: فردوس.
- کیا خجسته (۱۳۷۱)؛ *سخنان سزاوار زنان در شاهنامه*؛ تهران: فاخته.
- حمیدیان، سعید، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، نشر ناهید.